

پژوهش‌های فلسفی
نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۵۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۷
شماره مسلسل ۲۰۵

تحلیلی بر نظریهٔ اشیاء ماینونگ*

لیلا کیان خواه**

دکتر محمد سعیدی مهر***

چکیده

آلکسیوس ماینونگ یکی از فیلسوفان معاصر است که با نگرش خاص به مباحث وجودشناسی تأثیرات فراوانی را در بسیاری از فلسفه‌های مابعد خود و نیز مباحث منطق جدید بر جای گذاشته است. تفکرات او تا حد زیادی متأثر از سنت فلسفی یونان و نیز فلسفه‌های برنتانو و تواردوفسکی است. از جمله مباحث برجسته در فلسفهٔ ماینونگ بررسی چیستی اشیاء صرف نظر از هستی آنها است. به گفتهٔ او چیستی یک شیء فراتر از هستی و نیستی آن است. از جمله لوازم این رویکرد خاص بررسی چیستی اشیاء ناموجود همانند مربع دایره است. بنابر اعتقاد ماینونگ بررسی علمی این دسته از اشیاء، ارزشی همسان با بررسی علمی اشیاء موجود دارد. ماینونگ قلمرو چیستی‌های اشیاء را «آوسر زاین» (extra existence و به آلمانی: ausser sein) می‌نامد. او در «نظریهٔ اشیاء» به تحلیل این قلمرو خاص می‌پردازد. هر چند سخنان ماینونگ در تفسیر این قلمرو تا حدی ابهام‌آمیز و گاه همراه با تعارض ظاهری است ولی در نهایت می‌توان به این نتیجه رسید که عالم «آوسر زاین» فراتر از هستی و نیستی اشیاء است؛ اشیائی که ممکن است موجود، ثابت و یا ناموجود و غیرثابت باشند. بنابراین در نظر ماینونگ عالم «آوسر زاین» عالم اشیاء محض و از مرتبهٔ ضعیفی از هستی برخوردار است.

واژه‌های کلیدی: ماینونگ، نظریهٔ اشیاء، ثبوت، وجود

* تاریخ وصول: ۸۶/۲/۹ تأیید نهایی: ۸۷/۱۱/۸

** دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

*** عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه:

آلکسیوس ماینونگ (Alexius Meinong) در سال ۱۸۵۳ در شهر لمبرگ (Lemberg) - که از توابع اتریش بود ولی اکنون جزئی از کشور اوکراین است - در یک خانواده اصیل آلمانی به دنیا آمد. او پس از طی دوران اولیه تحصیل خود به وین رفت و در دانشگاه وین مشغول تحصیل در رشته تاریخ شد. ولی پس از آشنایی با فرانتس برنتانو (frants Brentano) به فلسفه و روانشناسی علاقه‌مند شد. او مطالعات فلسفی را با سنت فلسفی انگلستان شروع کرد و با اینکه آلمانی‌زبان بود مطالعات او در فلسفه آلمانی متأخر از فلسفه انگلیسی بوده است. او در سال ۱۸۷۴ دکترای خود را در رشته تاریخ و فلسفه در دانشگاه وین به اتمام رساند و در سال ۱۸۸۲ به گراز (graz) رفت و تا پایان عمر خود یعنی تا سال ۱۹۲۰ در گراز به مطالعه و تحقیق پرداخت. او اولین لابراتور روانشناسی را در سال ۱۸۸۸ در شهر گراز تأسیس کرد. ماینونگ در سال ۱۹۲۰ در شهر گراز از دنیا رفت.

ماینونگ نظریات فلسفی گوناگونی را برای حل مشکلات فلسفی و روانشناسی ابداع کرد و تأثیرات زیادی بر آثار فیلسوفان پس از خودش داشت، از جمله برتراند راسل (Bertrand Russell) که برخی آثار او واکنشی در برابر نظریه‌های ماینونگ است و مقاله درباره اشاره (On Denoting) او به منظور نقد نظریه اشیاء ماینونگ نگاشته شده است.

مهمترین آثار ماینونگ عبارتند از:

(۱) در مورد نظریه اشیاء^۱ (۱۹۰۴)

(۲) درباره فرضها^۲ (۱۹۱۰)

(۳) درباره امکان و احتمال^۳ (۱۹۱۵)

(۴) درباره صورتهای ذهنی عاطفی^۴ (۱۹۱۷) (Simons: 3/282-286, Chisholm:261, D.j,1999:55-553)

براساس رأی اکثر شارحان و منتقدان ماینونگ، او نویسنده‌ای است که قلم بسیار سخت و دشواری دارد و از واژگان کنایه‌آمیز، نامعقول و حتی نادرست استفاده می‌کند (Poli, 2001: 344). لذا مترجمان در ترجمه متون او به زبان انگلیسی دچار مشکل شده‌اند و شارحان او در شرح آثارش سر در گم مانده‌اند. گاهی او یک کلمه را در موارد متفاوت به معنی‌های مختلف به کار برده است بدون آنکه تفاوت آنها را بیان کند. (از این

جمله است استعمال لفظ object که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.) در نتیجه فهم و درک فلسفه او بسیار دشوار است (Poli, 2001: 344). در بخش‌های بعدی پس از بیان منابع فکری ماینونگ به تحلیل، بررسی و ارزیابی نظریه اشیاء وی می‌پردازیم.

مهمترین منابع فلسفی ماینونگ

شارحان ماینونگ مهم‌ترین منابع فلسفی او را سه مورد می‌دانند.

الف: فلسفه یونان، به ویژه آثار افلاطون و ارسطو: در تحقیقات فلسفی گوناگون به ریشه‌یابی فلسفه ماینونگ در فلسفه یونان پرداخته شده است که البته تفصیل آن در حد این مقاله نیست. بسیاری از متفکران، ماینونگ و افلاطون را از بسیاری از جهات قابل مقایسه دانسته‌اند (Zalta, 2004: 1) و حتی برخی از شارحان ماینونگ او را یک فیلسوف افلاطونی شمرده‌اند (Chisholm, 1972:261).

از سوی دیگر می‌توان در فلسفه او تأثیرات ارسطو را مشاهده کرد. بنابراین می‌توان گفت که فلسفه ماینونگ ریشه در فلسفه یونان دارد (Linsky and Zalta, 1991: 2, Findlay: 322 - 347).
 ب: فلسفه هیوم و لاک: ماینونگ در آغاز تحصیلات خود به جای فلسفه آلمانی به مطالعه سنت فلسفی انگلستان پرداخت. اولین اثر فلسفی او مطالعات فلسفی هیوم است (Simones, 1998: 282)؛ که در آن به بررسی نومیالیسم هیوم و لاک می‌پردازد. خود ماینونگ می‌گوید من یک متفکر تجربی (Empirical Thinker) هستم ولی یک تجربه‌گرا (Empiricist) نیستم. در هر صورت فلسفه ماینونگ بسیار متأثر از فلسفه تجربی است.
 ج: تعلیمات فلسفی برنتانو (Brentano) و تواردوفسکی (Twardovsk): که در بخش‌های بعدی به آنها اشاره می‌شود.

مقصود از «اشیاء» در «نظریه اشیاء»

نظریه اشیاء از مهم‌ترین ابداعات فلسفی ماینونگ است. قبل از هر گونه بحث و تحلیل در مورد نظریه اشیاء باید کاربرد واژه «شیء» روشن شود. ماینونگ کلمه «شیء»^{۱۵} را در این نظریه به عنوان یک اصطلاح عمومی به کار می‌برد. در نزد او نظریه اشیاء نظریه همه اشیاء است اعم از انضمامی (concrete) و انتزاعی (abstract)، واقعی (real) و غیر واقعی (unreal)،

ممکن (possible) و ممتنع (impossible)، مربوط به حال (present)، گذشته (past) و آینده (future)، مستقل (Independent) و غیرمستقل (Non-Independent) (Poli, 2001: 346). البته براساس نظریه اشیا تمایزاتی بین اشیا مطرح می‌شود که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

رابطه میان «مضمون» (content) و «متعلق (object) حالات ذهنی» (Mental States) از دیدگاه ماینونگ

از نظر برنتانو امور ذهنی دارای حیث التفاتی (Intentionality) هستند؛ بدین معنی که امور ذهنی همیشه آگاهی از چیزی هستند و متعلق و مابه‌ازایی لازم دارند. به طور مثال، ادراک ذهنی میز متعلقی لازم دارد و آن همان شیء میز است. در این دیدگاه هیچ فرقی بین مضمون و متعلق یک امر ذهنی نیست و هر دو کلمه به معنی چیزی هستند که وجود درونی و التفاتی در ذهن دارند.

ماینونگ که در ابتدا از برنتانو متأثر بود و میان متعلق و مضمون ذهنی فرقی نمی‌گذاشت، در دیدگاه متأخر خود می‌گوید وقتی من در مورد سیاهی یا سفیدی فکر می‌کنم، تصور من از سیاهی یا سفیدی همان مضمون تصور من است و اگر آن مضمون را به همراه رابطه‌ای که آن مضمون با ذهن من دارد در نظر بگیریم آن تصور ذهنی در رابطه با ذهن من متعلق امر ذهنی خواهد بود. هر دوی اینها کاملاً ذهنی و جزئی از تصور ذهن من هستند (Findlay, 1963: 7, Simons, 1998: 28).

البته ماینونگ می‌گوید لفظ «متعلق» به دو مفهوم کلی به کار می‌رود: (۱) مفهومی که کاملاً ذهنی و درونی و در ذهن موجود است و قسمتی از تصور ماست. او نام این شیء را «شیء حال» (immanent object) می‌گذارد. این شیء همان متعلق تصورات و تصدیقات ما است. (۲) به معنی شیئی کاملاً مستقل از ذهن که او نام «شیء استعلایی» (transcendent object) را بر روی آن می‌نهد. این شیء علت یا قسمتی از علت شیء درونی است و با امور ذهنی رابطه علی و معلولی دارد (Simons, 1998: 283).

اظهار این نظر نهایی از سوی ماینونگ پس از این است که تواردفسکی نظریه خود را در باب حالات ذهنی مطرح کرد. تواردفسکی معتقد بود تصورات دلالت بر اشیائی دارند

که خارج از آن تصورات اند، ولی همیشه عاملی در آن تصورات هست که با آن شیء خارجی شباهت دارد (Findlay, 1963: 8). بنابراین او مضمون و متعلق امور ذهنی را دو امر کاملاً جدای از هم می‌داند و اولی را ذهنی و دومی را کاملاً خارجی و استعلایی معرفی می‌کند.

ماینونگ، همسان با تواردفسکی، اساساً تمایز میان مضمون تصورات و متعلقات آنها (distinction between content and object) را بر این اصل بنا می‌کند که ما می‌توانیم در مورد اشیائی فکر کنیم که موجود نیستند. بنابر عقیده ماینونگ این اشیاء که موجودیت ندارند (non-existent objects) سه نوع‌اند: (۱) اشیائی از قبیل کوه طلا که ناموجودیتش تنها به دلیل واقعیت‌های تجربی مبهم (brute empirical Facts) است. (۲) اشیائی از قبیل دایره مربع که به دلیل این که مشتمل بر تناقض‌اند، ناموجودند. (۳) هستی‌هایی شبیه به «تساوی ۳ با ۳» یا «تمایز قرمز و زرد» که ثبوت (subsist) دارند و وجودی همانند وجود درخت و خانه ندارند.

ما می‌توانیم در مورد اشیائی فکر کنیم که موجود نیستند. فکر کردن ما در مورد این اشیاء باعث نمی‌شود که آنها از قلمرو عدم به قلمرو وجود وارد شوند. این بدان معنی است که مضمون و متعلق تصورات کاملاً با هم متفاوت هستند. او به هیچ وجه نمی‌پذیرد که صرف تصور اسب بال‌دار نوعی موجودیت ذهنی به آن می‌بخشد. به این ترتیب او کاملاً مخالف نظریه وجود ذهنی است و با ادله متفاوتی این نظریه را ابطال می‌کند (Findlay, 1963: 22-26).

عملکرد دوگانه (double Function) واژگان

در نظر ماینونگ واژگان عملکرد دوگانه دارند. آنها تجربیات درونی (inner experience) ما را بیان می‌کنند و به متعلقات آن تجربیات اشاره دارند. بنابراین دو عملکرد متفاوت واژگان عبارتند از: (۱) بیان تجربیات درونی (۲) دلالت بر اشیائی که تجربیات ذهنی در مورد آنها صورت گرفته است.

اگر ما از کلمه «خورشید» استفاده کنیم چه بخواهیم و چه نخواهیم توضیحی را در مورد فرآیند ذهنی (mental process) خاصی که تصور نامیده می‌شود بیان می‌کنیم؛ یعنی

در مورد این واقعیت شرح می‌دهیم که، یا در ادراک حسی (perception) و یا در قوه خیال (imagination)، چیزی نزد ما حاضر شده است. در عین حال به شیء فیزیکی خارجی مشخصی که همان خورشید است نیز اشاره می‌کنیم. این همان معنی واژه خورشید است. بنابراین اگر کسی بشنود که من لفظ خورشید را استفاده می‌کنم این واژه را به عنوان نشانه تصور مشخصی در ذهن من می‌داند که می‌تواند بر وجود خارجی خورشید دلالت کند. واضح است که منظور من از استعمال لفظ خورشید صرفاً دلالت بر تصور من از خورشید نیست، مگر اینکه در خود فرو روم و تلاش کنم که حالات ذهنی‌ام را که مطابق استعمال واژه‌ها است بررسی کنم که در این صورت چیزی فراتر از اندیشه‌ها و تصورات من مورد نظر نخواهد بود. بنابراین در حالت متعارف، آن چیزی که من در مورد آن صحبت می‌کنم و مراد اصلی من از استعمال واژه خورشید است و من به آن اشاره دارم، شیء فیزیکی‌ای است که میلیون‌ها مایل از من دورتر است و شبیه هیچ کدام از حالات و فرآیندهای ذهنی من نیست.

ماینونگ عملکرد اول را عملکرد بیانی (expressive) و عملکرد دوم را عملکرد دلالی (significant) واژگان می‌نامد. او معتقد است که ریشه اساسی خلط بین این دو عملکرد به اشتباه میان محتوی و متعلق حالات ذهنی برمی‌گردد.

پس از این بحث، ماینونگ به بررسی جملات و عبارات می‌پردازد و در این بررسی از تفسیرش در مورد تمایز عملکرد بیانی و دلالی واژگان بهره می‌گیرد (Findlay, 1963: 60-62).

بررسی «عبارات ساده» (mere phrases) و «جملات» (sentences) و تقسیم‌بندی آنها

به عقیده ماینونگ از زمان ارسطو یک تفاوت اساسی میان واژگان و ترکیباتی که جمله‌سازاند با آنهایی که چنین نیستند وجود داشته است. ماینونگ به تفاوت میان ترکیب لفظی‌ای شبیه «خانه بزرگ» که معنی دارد ولی جمله نیست و ترکیبی شبیه به «خانه بزرگ وجود دارد» که جمله است اشاره می‌کند. اما چه چیزی باعث می‌شود که برخی عبارات جمله باشند؟ ما باید به دنبال خصیصه تمایزبخش جملات از سایر عبارات‌های مرکبی که جمله نیستند باشیم (Meinong, 1910: 30 quoted by Findlay, 1963: 62).

ماینونگ با توجه به عملکرد دوگانه واژگان که در بخش پیش مطرح شد، دو احتمال را

مطرح کرده و آنها را بررسی می‌کند. احتمال اول این است که این خصیصه ریشه در عملکرد دلالتی داشته باشد. یعنی تجربه درونی واحدی در هر دو عبارت شکل گرفته ولی معنی این دو عبارت متفاوت است. و احتمال دوم این است که اصولاً تجربیات درونی این دو عبارت متفاوت باشند ولی معنی آنها یکسان باشد. برای بررسی احتمال اول، او یک پیش‌فرض را مطرح کرده و آنرا مسلم می‌انگارد. می‌گوید: ما باید باور داشته باشیم که معنی یک جمله، ترکیب معانی واژگان تشکیل‌دهنده آن است. در این صورت یک ترکیب از واژگانی که جمله نباشند می‌تواند همان معنای جمله را داشته باشد. در دو عبارت «این فلز سبک است» و «این فلز سبک» ما یک موضوع مشخص داریم و یک صفت که آنرا توصیف می‌کند و براساس این که معنی یک جمله ترکیب معانی واژگان تشکیل‌دهنده آن است، خیلی مشکل است که ما میان معنی این دو عبارت فرق بگذاریم. لذا احتمال اول رد می‌شود. پس ما ریشه اختلاف را باید در احتمال دوم بررسی کنیم. یعنی اینکه دو عبارت معنای یکسانی داشته باشند در حالی که تجربه درونی یکسانی در مورد آنها رخ نداده است و این بدین معنی است که راه‌های درک این دو عبارت متفاوت از یکدیگرند. در مورد اخیر، یعنی در عبارت «این فلز سبک»، ما صرفاً یک شیء توصیف شده را در نزد ذهن خود قرار می‌دهیم و به آن می‌نگریم بدون اینکه وجه ایجابی یا سلبی در مورد آن در نظر بگیریم. و البته بدون داشتن حکم و اذعان از سوی نفسمان در مورد آن عبارت. ولی جمله «این فلز سبک است» یک ادراک محض نیست بلکه حکم تعریف‌شده‌ای را همراه دارد که نشان می‌دهد ما چنین رابطه‌ای را پذیرفته‌ایم.

این خصیصه علامتی است برای تمایز میان دو نوع بنیادین تجربیات درونی: نوعی که تصور (Idea or The pure presentation) نامیده می‌شود و ادراک محض است و نوع دوم که تصدیق یا حکم (Judgment) نامیده می‌شود.

ماینونگ خاطر نشان می‌کند که دو عامل اساسی موجب تمایز تصور محض از تصدیق می‌شود. اولین عاملی که در تصدیقات یافت می‌شود ولی تصورات فاقد آن هستند عامل اذعان و احکام نفس (conviction) است. و عامل دوم این است که در این حکم، یا پذیرش و یا رد رابطه بین موضوع و محمول از سوی نفس صورت می‌گیرد. از این رو

تصدیق همیشه یک موقعیت متعین میان ایجاب و سلب دارد (Findlay 1963:63). در تصور محض چیزی به ما عرضه شده است ولی ما هیچ اعتقادی در مورد آن نداریم. نه اعتقاد منفی و نه اعتقاد مثبت. بنابراین هیچ اختلافی در معنای عبارت ساده و جمله وجود ندارد بلکه تفاوت اساسی آنها در نحوه ادراکی است که ما نسبت به آنها داریم. جمله بیانگر تصدیق است در حالی که عبارت ساده بیانگر تصور محض است. بنابراین ماینونگ معیار سنتی برای تمایز میان تصور و تصدیق را می‌پذیرد (ibid : 64).

ماینونگ از این تمایز میان تصور و تصدیق یک نتیجه مهم و قابل توجه می‌گیرد. او می‌گوید تصور حضور محض و ساده یک شیء است. بنابراین همیشه می‌تواند مثبت باشد و تقابل ایجاب و سلبی که در مورد تصدیقات مطرح می‌شود هرگز در مورد آن مطرح نیست. بنابراین ما تلویحاً می‌توانیم بگوییم که هر جا به یک امر منفی برخورد کردیم پا را از دایره تصورات بیرون نهاده‌ایم (by ibid: 81, Poli, 2001: 348).

پس از بررسی تمایز میان تصور و تصدیق، ماینونگ نوع سومی از ادراکات ذهنی را معرفی می‌کند. او این نوع سوم را فرض‌ها (assumptions or supposals) می‌نامد. این نوع سوم در حقیقت واسطه میان تصورات و تصدیقات است. کشف و تحلیل این نوع سوم یکی از باارزش‌ترین کمک‌های او به علم روانشناسی فلسفی بوده است.

اشاره مختصری به نظریه «فرض‌ها»

همانگونه که بیان شد از نظر ماینونگ فرض‌ها واسطه‌هایی بین تصورات و تصدیقات هستند. به این معنی که فرض‌ها یکی از دو عامل تمایزبخش میان تصورات و تصدیقات را دارند ولی عامل دیگر را ندارند. فرض‌ها عامل حکم و اذعان نفس را، که اساساً متعلق به تصدیقات است، ندارند ولی از سوی دیگر آنها نیز همانند تصدیقات باید موقعیت معینی میان ایجاب و سلب داشته باشند. آنها با این خصیصه از تصور محض متمایز می‌شوند (Meinong 1910:4 quoted by Findlay, 1963:64).

ماینونگ کاربرد فرض‌ها را منحصر در مواردی می‌کند که ما امری را فرض می‌کنیم بدون توجه به اینکه آیا نفس ما آنرا می‌پذیرد یا خیر و آیا به آن باور دارد یا نه. مثلاً ما به

صورت کاذب فرض می‌کنیم که «شهر بور در جنگ سال ۱۹۰۲-۱۸۹۹» پیروز بوده است. ما می‌توانیم برای نیل به نتیجه یک مسأله این قضیه را مفروض بگیریم در حالی که می‌دانیم چنین امری رخ نداده است. کسی که معنی پیروزی بور در جنگ بور را فرض می‌کند آن را مثبت می‌داند، حتی اگر برای بازی و سرگرمی آن را مفروض گرفته باشد. برای ساختن یک فرض سلبی می‌توانیم این مثال را بزنیم: «بور در جنگ مذکور شکست خورده نبود». در ساختن یک فرض ما کاملاً فعال هستیم؛ در حالی که ذهن در تصور محض یک حالت انفعالی نسبت به اشیاء دارد و هیچ چیز فراتر از آن صورت نمی‌پذیرد (ibid : 227 quoted by ibid: 65).

پس از پذیرش این دسته ادراکات ذهنی که ماینونگ آنها را «فرض‌ها» نامیده است ما نظریه عملکرد تمایزبخش جملات را مجدداً فرمول‌بندی می‌کنیم. فرق جمله با صور زبانی دیگر در این است که جمله تعبیری است که یا بیانگر یک تصدیق و یا بیانگر یک فرض در نظر گرفته می‌شود. ذهن در پذیرش یا رد چنین تجربیاتی کاملاً فعال است. گاهی این فعالیت پذیرش یا رد همراه با اذعان نفس است (در تصدیقات) و گاهی فاقد آن است (در تصورات). ماینونگ می‌گوید طرح بحث فرض‌ها در فلسفه ضروری است؛ زیرا تنها با مراجعه به فرض‌ها است که ما می‌توانیم پدیده‌هایی همچون طبیعت استنتاج، درک واقعیات سلبی، طبیعت امیال، هنر و... را بفهمیم.

ماینونگ پس از اینکه تمایز میان جملات و عبارات ساده را کاملاً تشریح می‌کند و فرضیات را به نظریه عملکرد تمایزبخش جملات اضافه کرده و از این رهگذار ساختار آن نظریه را اصلاح می‌کند، به تکمیل این نظریه می‌پردازد.

تکمیل نظریه عملکرد تمایزبخش جملات

بنابر آنچه در بخش قبل مطرح شد، تمایز جملات از غیر آنها به عملکرد بیانی واژگان باز می‌گردد. به عبارت دیگر جملات و عبارات مرکب غیر جمله‌ای معنی یکسان دارند ولی دو ادراک ذهنی متفاوت از آن دو صورت می‌گیرد. ماینونگ می‌گوید اکثر فیلسوفان از زمان ارسطو تا زمان حال این نظریه را پذیرفته‌اند. در حالی که این تمایز امری کاملاً سوپژکتیو، یعنی درونی و

وابسته به ذهن مدرک، تلقی می‌شود (Meinong, 1910: 43 quoted by Findlay, 1963: 65). اما ماینونگ، از آنجا که براساس نظریه اشیا خود همیشه اصالت را به اشیا مستقل از ذهن می‌دهد، نمی‌تواند چنین تمایز سوپژکتیو و ذهنی‌ای را بپذیرد. او می‌گوید جملات و عبارات ساده تنها در عملکرد بیانی با هم متفاوت نیستند، بلکه تفاوت اساسی آنها در تمایز متعلقات آنهاست. جمله که بیانگر تصدیقات و فرضها است متعلق خاص خود را دارد و تصور محض هم متعلقات دیگری دارد که همه آنها مستقل از ذهن‌اند. و بدین ترتیب، تمایز میان جملات و غیر آنها امری خارجی و اوپژکتیو می‌شود.

تبیین متعلقات حالات و ادراکات ذهنی

در بخش‌های قبلی اشاره کردیم که ماینونگ محتوی و متعلق امور ذهنی را کاملاً متمایز می‌داند. او معتقد است که متعلق امور ذهنی امری مستقل از ذهن و استعلایی است. در این بخش به طرح تمایز ماینونگ میان متعلقات تصورات، تصدیقات و فرضها می‌پردازیم.

۱- بنابر عقیده ماینونگ متعلق تصورات محض، اشیا محض (pure objects) هستند. تصور، حضور ساده و محض اشیا نزد ذهن است، لذا متعلق تصور نیز شیء محض یا چیستی محض است و هستی یا نیستی (being or nonbeing) در آن لحاظ نمی‌شود (در نظر ماینونگ هستی یا نیستی اعم از وجود یا عدم و ثبوت یا عدم ثبوت است). لذا ماینونگ می‌گوید اشیا محض فراتر از هستی یا نیستی هستند. آنها «اوسر زاین [فرا وجود]» هستند. این قلمرو، قلمروی است که ماینونگ اشیا محض را متعلق به آن می‌داند. قلمروی فراتر از وجود و ثبوت که تفضیل آن در بخش‌های دیگر مطرح می‌شود.

۲- متعلق تصدیقات و فرضها، «آبجکتیوها» (Objectives) هستند. او مثال‌هایی را برای آبجکتیوها ذکر می‌کند به طور مثال: «برف سفید است»، «چین جمهوری است»، «مجموع ۲+۲، برابر ۵ است».

آبجکتیوها نیز هستی دارند ولی هستی آنها از قبیل وجود کوه یا جنگل نیست. آنها هستی انتزاعی (abstract) دارند و بنابراین در قلمرو اشیا انتزاعی جای می‌گیرند و متصف به ثبوت یا عدم ثبوت می‌شوند و نه وجود یا عدم وجود. علاوه بر این آنها می‌توانند متصف به واقعی (Factual) یا غیر واقعی بودن (unFactual) شوند.

پس از ذکر «آبجکتیوها» ماینونگ می‌گوید تصدیقات و فرضیات متعلق دیگری هم دارند. متعلق اول، یعنی «آبجکتیو»، متعلق بی‌واسطه آنها است و متعلق دوم، امری است که به واسطه «آبجکتیو» متعلق تصدیقات و فرضیات قرار می‌گیرد. این امور موضوعات^۵ نامیده می‌شوند که «آبجکتیوها» با آنها مرتبطند. مثلاً «آبجکتیو» برف سفید است که قابلیت مورد تصدیق قرار گرفتن را دارد متعلق بی‌واسطه تصدیقات است و برف و سفیدی که این قابلیت را ندارند متعلقات درجه دو هستند (Findlay, 1963: 67 Chisholm, 1972 : 262, D. J. : 283 Poli, 2001: 349-351).

بنابراین تمایز اساسی جملات و تصورات در متعلقات آنها است. متعلق جملات، «آبجکتیوها» هستند. آنها اشیاء مرتبه بالاتر هستند که اموری انتزاعی‌اند و تنها می‌توانند متصف به ثبوت شوند؛ در حالی که متعلقات تصورات اشیاء محض‌اند که فراتر از هستی یا نیستی لحاظ می‌شوند.

تقسیم‌بندی انواع اشیاء از حیث تعلق ادراکات ذهنی به آنها، یکی از قسمت‌های نظریه اشیاء ماینونگ است که مملو از دام‌های زبانی است. ماینونگ اصطلاح شیء را به سه معنای مختلف به کار می‌برد. از یک سو اصطلاح شیء را به عنوان یک اصطلاح عمومی در نظریه اشیاء به کار می‌برد که به این منظور از واژه آلمانی Gegenstand استفاده می‌کند. از سوی دیگر برای برخی از چیزهایی که در اصطلاح عمومی شیء محسوب می‌شوند ولی معنای محدودتری دارند، یعنی به معنای اموری که موضوعات «آبجکتیوها» هستند و خودشان مورد حکم یا فرض قرار نمی‌گیرند، از واژه شیء کمک می‌گیرد. سومین مورد استعمال این واژه، کاربرد آن برای متعلق تصورات است.

مترجمان انگلیسی زبان ماینونگ به منظور تمایز میان این سه مفهوم اولی را به object و دومی را به objectum و سومی را به pure object ترجمه کرده‌اند (Poli, 2001: 350, Findlay, 1963: 67).

قلمروهای هستی

بر اساس دیدگاه مشهور، هستی دو قلمرو اصلی دارد: (۱) قلمرو وجود (۲) قلمرو ثبوت. ماینونگ نیز به تبع پیشینیان خود این دیدگاه را پذیرفت اما با ابداع قلمرو «اوسر زاین» (extra existent و به آلمانی: aussersein)، این دیدگاه را تکمیل کرد (Poli, 2001: 347).

تحلیل قلمرو اول

این قلمرو متعلق به اشیائی است که در اطراف ما هستند. این قلمرو، قلمرو موجودات است. اشیائی که در این قلمرو هستند مادی (material)، زمان‌مند و مکان‌مند (spatiotemporal) هستند (linsky and zalta:3). ماینونگ اشیاء واقعی (real object) را متعلق به این قلمرو می‌داند و تعریفاتی که برای آن ذکر می‌کند شبیه تعریفاتی است که در فلسفه برای اشیاء انضمامی می‌شود. او می‌گوید اشیاء واقعی اشیائی هستند که از حیث طبیعتشان موجود باشند و هر شیئی که ذاتاً مانع از وجود باشد، واقعی نیست. موجودیت بالفعل اعم از موجودیت در گذشته، حال و آینده است. به عبارت دیگر، واقعی به معنای زمانی است. بنابراین هر آنچه که در زمان موقعیتی داشته باشد می‌تواند موجود باشد. بر طبق این تعریف، ژولیوس سزار، کامپیوتری که من اکنون به وسیله آن در حال تایپ مطالبم هستم و ... به همراه کیفیات و اجزانشان موجوداند و متعلق به این قلمرو می‌باشند. البته ماینونگ در دیدگاه نهایی خود امتیاز ویژه‌ای به اشیائی می‌دهد که در زمان حال وجود دارند. او آنها را بالفعل (actual) می‌داند. بنابراین تنها قسمتی از اشیاء واقعی، دارای صفت بالفعل بودن هستند (Findlay, 1963:250).

تحلیل قلمرو دوم

از نظر ماینونگ قلمرو ثبوت مشتمل بر اشیاء ایده‌ای است. (ideal object) اشیاء ایده‌ای به جای وجود ثبوت دارند. آنها اشیائی هستند که در زمان قرار ندارند و از حیث طبیعتشان اباء از وجود دارند ولی ابائی از ثبوت ندارند. لذا آنها به لحاظ طبیعتشان متقرر و ثابت هستند. ارزشها (values)، اعداد (numbers)، ریاضیات (mathematics) و نیز «آبجکتیوها» که اشیاء مرتبه بالاتر هستند ثبوت دارند و از جمله اشیاء ایده‌ای محسوب می‌شوند (Poli, 2001: 348-349).

بر اساس نظریه ماینونگ وقتی می‌گوییم: اسبها هستی دارند، هستی اسبها هم هستی دارند و هستی هستی اسبها هم هستی دارند. بنابراین ماینونگ «آبجکتیوها» را دارای هستی می‌داند (Chisholm, 1972: 261-262). هستی اسبها از نوع وجود است ولی هستی هستی

اسب‌ها از نوع ثبوت است. براساس نظریه اشیاء ماینونگ اشیائی که وجود دارند، ثبوت هم دارند ولی عکس آن همیشه درست نیست (Caplan, 2003:2). تفسیری که ماینونگ از اشیاء ایده‌ای ارائه می‌دهد بسیار شبیه به تعاریف فیلسوفان در مورد اشیاء انتزاعی است حتی بسیاری از شارحان ماینونگ آنرا به اشیاء انتزاعی ترجمه کرده‌اند (ibid).

تحلیل قلمرو «آوسر زاین»

همانطور که اشاره شد دو قلمرو وجود و ثبوت غالباً مورد پذیرش برخی فیلسوفان متقدم بر ماینونگ نیز بوده است؛ اما ابتکار او بحث از قلمرو سوم، یعنی عالم «آوسر زاین» است. این عالم علاوه بر اشیاء قلمرو وجود و ثبوت شامل اشیائی است که نه وجود دارند و نه ثبوت. اشیاء محض که فراتر از هستی و نیستی در نظر گرفته می‌شوند متعلق به این قلمرو هستند یعنی «آوسر زاین» دارند. این اشیاء در یک هرج و مرج قرار دارند و هیچ ارتباطی با هم ندارند. آنها اشیاء جداگانه‌ای هستند که علوم علاقه‌ای به تحقیق در مورد آنها ندارد زیرا کار علم کشف قوانین و سیستم‌ها است.

نظر ماینونگ پیرامون قلمروهای هستی و علم مربوط به آنها در نمودار زیر خلاصه می‌شود (بنا بر اعتقاد ماینونگ متافیزیک علمی است که تنها به مطالعه اشیاء واقعی می‌پردازد):

اشیاء واقعی	اشیاء ایده‌ای	اشیاء قلمرو «آوسر زاین»	
*	*	*	نظریه اشیاء
*	*	-	وجودشناسی
*	-	-	متافیزیک

بنابراین تنها نظریه اشیاء است که تمامی اشیاء را دربرمی‌گیرد (Poli, 2001: 348-349). حتی اشیاء ناموجود همانند کوه طلا و یا اشیاء ممتنع مانند مربع دایره نیز در این نظریه می‌گنجد.

چگونگی تشریح و تبیین اشیاء ناموجود و قلمرو «آوسر زاین»

بزرگترین شهرت ماینونگ و بحث‌برانگیزترین نکته نظریه اشیاء، نظریه‌پردازی پیرامون اشیاء ناموجود است. ماینونگ می‌گوید وقتی که ما صرفاً در مورد اشیاء موجود بحث

می‌کنیم از جنبه دیگر حقیقت، یعنی اشیاء ناموجود، غافل شده‌ایم. در نتیجه ماینونگ در نظریه اشیاء بزرگترین اهتمامش نحوه تبیین اشیاء ناموجود است و به دنبال او فیلسوفان ماینونگی (meinongian philosophers) این تلاش را ادامه داده‌اند و روز به روز نظریه اشیاء را کامل‌تر کرده‌اند.

بحث از اینکه اشیاء ایده‌ای (انتزاعی) آیا در قلمرو هستی هستند یا خیر، امری است که به دلیل دشواری آن فیلسوفان هنوز تصمیم قطعی درباره‌اش نگرفته‌اند؛ چرا که آنها وجود زمانی و مکانی ندارند؛ در سلسله علل نمی‌گنجد؛ قابل مشاهده نیستند و به طور کلی به گونه‌ای هستند که تفکر در مورد آنها مشکل است. ولی از این بحث سنگین‌تر و پیچیده‌تر پاسخ به این سوال است که آیا اشیاء ممتنع هستی دارند یا خیر. در بخش‌های بعدی ابتدا به طرح مسئله پیرامون هستی اشیاء ناموجود می‌پردازیم و سپس با ذکر چند مقدمه، نحوه هستی آنها را تبیین می‌کنیم (Hofweber, 2000:1).

طرح مسئله

ماینونگ می‌گوید هر چیزی یک شیء است و ما آزادانه قادریم که در مورد آن اشیاء بیاندیشیم. چه آن اشیاء موجود باشند و چه موجود نباشند. به طور مثال ما می‌توانیم هم یک تصور شهودی (intuitive) و هم یک تصور غیر شهودی در مورد کوه طلا داشته باشیم. همچنین ما می‌توانیم تصویری در مورد مربع دایره داشته باشیم. هر چند که ممکن نیست این تصور شهودی باشد. اشیائی که تصورشان در ذهن ما حاضر نیست بدون شک چیزی هستند و متعلقات این تصورات با تجربیات درونی ما متفاوت هستند. آنها در ماوراء ذهن ما قرار دارند و نسبت به تفکر و معرفت ما علی‌السویه هستند. ما می‌توانیم در مورد این اشیاء بی‌نهایت قضایای درست بسازیم که با این اشیاء مرتبط هستند. علی‌رغم اینکه قضیه «کوه طلا یا مربع دایره، وجود دارند» حقیقی نیست؛ ولی بدون شک دو قضیه «کوه طلا، طلایی و کوه است» و «مربع دایره هم مربع است و هم دایره» حقیقی هستند. همچنین اگر بگوییم «کوه طلا وجود ندارد» حقیقتی را در مورد کوه طلا بیان کرده‌ایم که این حقیقت به استحکام حقایق دیگر است. علاوه بر این، حقایق دیگری نیز که مرتبط با این

موضوع هستند قابل طرح اند (همانند همان قضیه‌ای که قبلاً ذکر شد). بنابراین بدون شک ما اجازه نداریم که با اشیائی از قبیل کوه طلا آن گونه برخورد کنیم که با عدم محض (nothing) برخورد می‌کنیم. ماینونگ این دیدگاه را به صورت یک تناقض آشکار صورت‌بندی می‌کند.

«اشیائی هستند که ما در مورد آنها می‌توانیم بگوییم که نیستند» (Findlay, 1963: 43-44).^۷

به طور خلاصه طرح این مسئله را می‌توان در چند مقدمه خلاصه کرد:

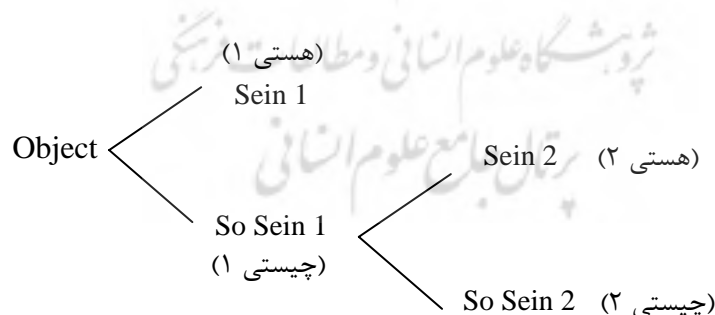
- ۱- هر چیزی یک شیء است.
 - ۲- ما آزادانه می‌توانیم در مورد اشیاء تفکر کنیم.
 - ۳- ما می‌توانیم در مورد اشیاء ناموجود بیاندیشیم و تصورات شهودی یا غیرشهودی از آنها داشته باشیم.
 - ۴- این اشیاء مستقل از ادراکات و ذهن ما هستند.
 - ۵- ما می‌توانیم بی‌نهایت قضیه حقیقی در مورد محمولاتی که با تصورات مختلف مرتبطاند بسازیم (این مقدمه از ویژگی سوم نتیجه می‌شود).
- بنابراین در واقع ماینونگ مسئله اصلی نظریه اشیاء را به دو صورت مطرح می‌کند. یکی اینکه با توجه به اینکه اولاً ما می‌توانیم در مورد اشیاء ناموجود بیاندیشیم و ثانیاً با توجه به تمایز مضمون و متعلق، ادراکات ذهنی را مطرح کرده لذا این تصورات ما متعلقاتی استعلائی و غیر وابسته به ذهن ما دارند. بنابراین صورت مسئله نحوه توجه این اشیاء ناموجود است.

و بنابر مقدمه پنجم، محتوای همان مسئله قبل به صورت دیگری مطرح می‌شود. این مقدمه براساس اصلی است که شاگرد ماینونگ، ارنست مالی (Ernest Mally) آنرا پیشنهاد کرد و ماینونگ آنرا پذیرفت و فلسفه‌اش را براساس آن اصل گسترش داد. آن اصل، اصل عدم وابستگی چیستی به هستی است.^۸ براساس این اصل یک شیء می‌تواند صفات تعریف شده و طبیعت تعریف شده داشته باشد در حالی که چنین شیئی اصلاً نباشد. یعنی هیچ نوعی از هستی را دارا نباشد (در اینجا منظور، هستی اعم از وجود و ثبوت است). در بخش بعدی به توضیح بیشتری در مورد این اصل می‌پردازیم.

بنابراین، مسئله‌ای که براساس این اصل مطرح می‌شود، پیدا کردن راه حل این تناقض است که از سویی، بر اساس دیدگاه ماینونگ، متعلق اندیشه ما باید امری خارجی و غیروابسته به ذهن ما باشد و از سوی دیگر اشیاء ناموجودی که ما در مورد آنها می‌اندیشیم هیچ جایگاهی در عالم موجودات خارجی ندارند. در حقیقت ما به دنبال توجیه هستی اشیاء ناموجود هستیم.

اصل عدم وابستگی چیستی به هستی

ارنست مالی می‌گوید اشیاء واقعی و ایده‌ای هر دو اشیاء ممکن (possible) اند. یک شیء ممتنع (impossible) شیئی است که طبیعتش مانع از هستی (Sein) آن شیء باشد. از این رو آن شیء شیئی است که طبیعتش هم مانع از وجود است و هم مانع از ثبوت. برخی اشیاء ممتنع چیستی تناقض‌آمیز (contradiction Sosein) دارند. شیء ممتنع دیگر ممکن است شیئی باشد که چیستی آن چیستی تناقض‌آمیز دارد. برای فهم بهتر ما می‌توانیم از نمودار زیر استفاده کنیم.



شیء می‌تواند ممتنع باشد وقتی که چیستی آن (Sosein 1) تناقض‌آمیز باشد. در این صورت Sosein 1 هستی اعم از وجود و ثبوت را از sein 1 سلب می‌کند. به همین طریق ما می‌توانیم بگوییم که Sosein 1 یک شیء ممتنع است اگر چیستی آن (Sosein 2) هستی چیستی آن را (Sein 2) سلب کند. به همین ترتیب می‌تواند ادامه پیدا کند. بنابراین شیء ممتنع هستی ندارد. از این رو نه وجود دارد و نه ثبوت. این نوع اشیاء نه واقعی هستند و نه ایده‌ای.

در حقیقت مالی دو اصل را مطرح می‌کند: اصل وابستگی و اصل عدم وابستگی. اصل وابستگی بیان می‌کند که هستی یک شیء وابسته به چیستی آن است و اصل عدم وابستگی می‌گوید هستی چیستی یک شیء وابسته به هستی آن شیء نیست (Mally, 1904: 126-127 quoted by Poli, 2001: 353-354).

بدین ترتیب اصل عدم وابستگی چیستی شیء به هستی آن که از اصول آموزه «اوسر زاین» است از همین بحث‌های پیشنهادی مالی نشأت گرفته است.

راه حل مسئله و راههای حل تناقض مذکور

راه‌حل‌های مختلفی برای حل این تناقض ارائه شده است. اولین پیشنهاد این است که برای این اشیاء وجود در ذهن (existence in Thought) یا وجود برای ذهن (existent for Thought) در نظر بگیریم (Findlay, 1963: 44). به این مفهوم ما می‌توانیم بگوییم چنین اشیائی هرچند که در خارج موجود نیستند اما در ذهن وجود ذهنی دارند. بنابراین تناقض مذکور هرگز مطرح نمی‌شود؛ زیرا از یک سو بر اساس وجود ذهنی، اشیائی که در خارج وجود خارجی ندارند در ذهن دارای وجود ذهنی می‌شوند. لذا طبیعت و صفات مشخص بر آنها حمل می‌شود. بنابراین صورت قضیه‌ای که به صورت تناقض آمیز مطرح شد چنین می‌شود: اشیائی هستند که موجود به وجود ذهنی‌اند و ما می‌توانیم در موردشان بگوییم که وجود خارجی ندارند.

قبلاً اشاره کردیم که ماینونگ «مضمون» و «متعلق» ادراک ذهنی را از هم متمایز می‌داند و معتقد است که متعلقات ادراکات ذهنی اشیائی استعلائی و مستقل از ذهن هستند که نه کل آنها و نه قسمتی از آنها در ذهن یافت نمی‌شود. لذا مضمون ذهنی باید متعلق خارجی داشته باشد و تحقق آن با وجود ذهنی توجیه نمی‌شود. ماینونگ می‌گوید اندیشه مربع دایره می‌تواند موجود باشد ولی خود مربع دایره موجود نیست (ibid: P45). بلکه متعلق به قلمرو دیگری از هستی است.

راه حل دوم این است که برای چنین اشیائی شبه‌وجود (pseudo-existence) در نظر بگیریم. اما اینکه این شبه‌وجود چه تفسیری دارد به طور کامل روشن نیست و ماینونگ

بدون مشخص کردن تفسیر مناسب، آنرا رد می‌کند. سه تفسیر ممکن است برای این ادعا که x شبه‌وجود دارد مطرح شود:

(۱) تصور x وجود دارد. (۲) اعتقاد بر این است یا فرض شده است که x موجود است. (۳) x به دلیل ارتباط با یک امر موجود، نوعی هستی را می‌یابد که این هستی با لفظ وجود تعریف نمی‌شود.

بنابر عقیده شارحان ماینونگ، تفسیر سوم همان مفهوم وجود ذهنی (being for Thought) است. بنابراین تفسیر سوم، مردود است؛ چون ماینونگ به هیچ وجه وجود ذهنی را نمی‌پذیرد. اما شبه‌وجود با تفسیر اول و دوم نیز مردود است زیرا در این صورت شیء برای دارا بودن شبه‌وجود باید برای یک ذهن و یا چند ذهن حضور داشته باشد. اما ماینونگ این را نمی‌پذیرد. زیرا معتقد است که اشیاء ناموجود نیازی به مورد تفکر قرار گرفتن ندارند. زیرا توجه به بسیاری از اشیاء ناموجود نشان می‌دهد که کسی آنها را مورد تفکر قرار نداده و اصولاً آنها نیازی به این امر ندارند. اینکه شخصی در سال ۱۷۰۰ به خودروی موتوری فکر کرده باشد باعث حقیقی شدن آن نشده است. بلکه خودروی موتوری در سال ۱۷۰۰ یک حقیقت بود بدون اینکه اذهان آن دوره قادر به درک آن باشند.

ماینونگ معتقد است که هیچ نقص یا کمبودی در اشیاء ناموجود از حقیقت آن نمی‌کاهد؛ زیرا آن نقص یا کمبود به دلیل این است که ما قادر به کشف جزء مفقود نیستیم. او می‌گوید در واقع هر نقص یا کمبودی یک حقیقت در مورد یک شیء ناموجود بوده که به دلایلی بر ما پوشیده است. مثلاً کسی که در مورد صفات فضایی تحقیق می‌کند که خصوصیات فضای جهان بالفعل ما را ندارد نمی‌تواند بگوید که چنین فضایی نیست به دلیل اینکه قابل تصور نیست. بنابراین ما در مورد اشیاء ناموجود حقایقی داریم که کاملاً مستقل از ذهن هستند.

ماینونگ می‌گوید ما قبول می‌کنیم که هر شیئی برای موجود شدن باید مورد تفکر قرار گیرد اما این درست نیست که بگوییم یک شیء به منظور موجود نشدن باید مورد تفکر قرار بگیرد^۹

(Meinong, 1904:83, Findlay 1963:45-46).

راه حل سوم راه حلی است که راسل در کتاب *اصول ریاضیات* (the principle of mathematics) پیشنهاد می‌کند. او با گسترده‌تر کردن دایره هستی، اشیاء ناموجود را می‌پوشاند. راسل می‌گوید: «هستی متعلق به هر شیئی است که امکان تصور دارد. به طور خلاصه متعلق به هر چیزی است که منجر به یک قضیه صادق و یا کاذب شود و همچنین هستی به خود آن قضایا هم متعلق است. مثلاً در قضیه «A نیست» اصطلاحی هست به نام A که وجودش انکار شده. از این رو A هستی دارد. اعداد، خداهای هومری (Homeric gods)، نسبت‌ها (relations)، فضای چهاربعدی (four-dimensional space) و خیالات واهی (chimera) همه هستی دارند و اگر هستی نداشتند ما نمی‌توانستیم از آنها قضیه بسازیم. بنابراین هستی صفت عمومی همه اشیاء است و ذکر یک شیء هستی آنرا نشان می‌دهد. اما وجود صفت خاص برخی از این هستی‌ها است» (Findlay, 1963: 47).

راه حل چهارم آموزه «اوسر زاین» است. این راه حل نهایی‌ای است که ماینونگ در نظریه اشیاء برای توجیه تناقض مذکور و در نتیجه برای تبیین اشیاء ناموجود ارائه می‌کند. آموزه «اوسر زاین» بر پایه سه اصل بنا می‌شود:

اصل اول: واقعیاتی در مورد ناموجودیت مطرح است.

اصل دوم: این واقعیات، هستی مستقل از ذهن دارند.

اصل سوم: واقعیات ناموجود با اشیاء ناموجود مرتبطند (Findlay, 1963:50).

ماینونگ برای تبیین تناقض مذکور می‌گوید اشیاء محض (pure object) بیرون از دایره هستی و نیستی هستند و هم هستی و هم نیستی برای آنها خارجی است. اشیاء محض، اشیائی هستند که هستی یا نیستی در آنها لحاظ نمی‌شود و هر دوی آنها خارج از محدوده اشیاء هستند. بنابراین اینکه یک شیء محض هست یا نه تفاوتی در چیستی آن ندارد (تفصیل این اصل بر طبق نظریه مالی توضیح داده شد).

شیء محض نه هستی دارد و نه نیستی. شیء محض «اوسر زاین» دارد. در واقع شیء محض تصور ساده اشیاء است که مورد ارزیابی هستی و یا نیستی (اعم از وجود یا ثبوت) قرار نمی‌گیرد. به همین دلیل ماینونگ می‌گوید شیء محض فراتر از هستی و نیستی است و شیء محض اوسر زاین است (Poli, 2001:348)؛ یعنی بیرون از هستی است. اشیاء محض

اشیاء بی‌جا و مکان هستند (Chisholm, 1972: 261). البته ماینونگ مراقب است که نگوید اشیاء محض خالی از هستی و نیستی‌اند. قانون امتناع ارتفاع نقیضین نشان می‌دهد که هر شیئی باید لزوماً یا دارای هستی باشد یا دارای نیستی. ولی او می‌گوید ادعای من این است که هستی و نیستی کاری به شیئیت شیء ندارند. بر اساس نظریه اشیاء، چستی یک شیء مشتمل بر تعدادی از چستی‌های متعین (determinate so-being) است. به طور مثال فیل با متعین شدن حیوان بودن، خرطوم دراز داشتن، پوست کلفت داشتن، و جز اینها متعین می‌شود و به طور کلی هر شیئی اصالتاً گونه‌ای از این تعینات را دارد، چه موجود باشد و چه موجود نباشد. گردی مربع دایره حقیقتی است که تحت تأثیر غیر موجودیت آن نیست. بر عکس چنین تعیناتی، حقیقت وجود نسبت به شیء محض کاملاً بیگانه و خارجی است. این حقیقتی است که برای اولین بار کانت آنرا مطرح کرد. او معتقد بود که وجود، صفت ذاتی شیء نیست.

در برخی موارد چستی یک شیء دلالت بر نیستی آن دارد. چستی دایره مربع دلالت بر عدم آن دارد. اما حتی این مسئله هم وارد طبیعت مربع دایره نمی‌شود (Meinong, 1904: 83-86). بنابراین خیلی بعید است. که بگوییم یک شیء برای اینکه دارای مجموعه‌ای از صفات باشد باید ویژگی امکان موجود شدن را داشته باشد (Findlay, 1963: 50).

ماینونگ در ادامه خاطر نشان می‌کند که قسمت عمده‌ای از حقایق نامبرده در حقایق سلبی نهفته است. او با استفاده از چند دلیل (ibid: 52) اثبات می‌کند که حقایق منفی برخلاف ادعای برخی فیلسوفان کمتر از حقایق مثبت نیستند و حتی در برخی موارد کاربردهای بیشتری دارند. ما در جهان با تعداد زیادی حقایق منفی روبرو هستیم و هیچ‌گاه نمی‌توانیم آنها را از طبیعت بیرون کنیم؛ چرا که ما برای درک اشیاء عینی لزوماً نیاز به حقایق منفی داریم. اگر تمام اشیاء عینی در جهان در معرض دید ما باشند، یا اینکه اگر همه صفات درجه اول ثابت هر شیئی را بشناسیم، باز هم اطلاعات ما در مورد آنها تکمیل نیست مگر اینکه بدانیم اینها تمام اشیاء عالم هستند و یا اینکه تمام صفات یک شیء هستند. و این متحقق نمی‌شود مگر اینکه بگوییم هیچ شیء دیگری در جهان وجود ندارد و یا هیچ صفت درجه اول دیگری برای این شیء محقق نیست.

حقایق سلبی حدود واقعیات هستند و اگر ما ندانیم این حدود کجا واقع شده‌اند به هیچ شیئی علم پیدا نمی‌کنیم، حتی اگر شیء مزبور بسیط و کامل باشد. علاوه بر مطالب ذکر شده او معتقد است که حقایق منفی مشتمل بر حقایق ناموجود است. مثلاً تاریکی که فقدان نور است و سکوت که فقدان صداست حاکی از حقایق ناموجودند. نبودها و کمبودها کاملاً ویژه و متمایز هستند. ما چنین غیاب‌ها و کمبودهایی را به وسیله افکارمان خلق نمی‌کنیم بلکه آنها را کشف می‌کنیم. همان‌طور که کهکشان راه شیری را کشف کرده‌ایم. بنابراین اشیاء ناموجود عدم محض نیستند (ibid:55).

بر اساس نظریه اشیاء ماینونگ «اوسر زاین» مشتمل بر تمامی اشیاء است و بسیار غنی‌تر از جهان اشیاء بالفعل است. صفت اصلی عالم «اوسر زاین»، پُر و پیمانی و سرشاری نامحدود آن است.

اشیاء قلمرو «اوسر زاین» به طور عمده به چهار دسته تقسیم می‌گردند:

- ۱- اشیاء ثابت، همانند برابری دو با دو.
 - ۲- اشیاء موجود، همانند اسب و درخت.
 - ۳- اشیاء غیر ثابت، همانند برابری دو با پنج.
 - ۴- اشیاء ناموجود، که به سه قسمت تقسیم می‌گردند:
 - الف- اشیایی که در حال حاضر بالقوه هستند و در آینده موجودیت دارند.
 - ب- اشیایی که ذاتاً ممکن هستند ولی محال وقوعی شمرده می‌شوند، همانند دریای جیوه و کوه طلا (اما ماینونگ در دیدگاه متأخر خود خاطر نشان می‌کند که این اشیاء نیز ممتنع هستند؛ به دلیل اینکه ذوات آنها مشتمل بر ارتفاع نقیضین است).
 - ج- اشیایی که ذاتاً ممتنع هستند به این معنی که ذوات آنها مشتمل بر اجتماع نقیضین است، مثل مربع دایره.
- سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا علوم به آن اندازه که علاقه به بررسی زندگی اسب‌ها و گاوها دارند علاقه‌ای به بحث در مورد اسب تک‌شاخ (unicorn) و اژدها (dragon) ندارند.

برای پاسخ به این سوال باید طبیعت «اوسر زاین» را بیشتر بررسی کنیم. ما در مورد عالم «اوسر زاین» صحبت می‌کنیم؛ ولی در واقع اشیائی که هستی ندارند نمی‌توانند یک عالم را تشکیل دهند. آنها یک هرج و مرج (chaos) از اجزاء متنافر، گسسته و یا منسجم هستند و تنها رابطه‌ای که بین آنهاست شباهت و یا تنوع است. در حالی که در میان حقایق موجود ما تعداد زیادی روابط معنی‌دار داریم. آنها زمانی و مکانی هستند و به طور عمیق بر روی یکدیگر تاثیر می‌گذارند. فراتر از مرزهای هستی هیچ کدام از این روابط تحقق ندارد. هیچ فاصله ثابتی بین جزیره افسانه‌ای (island of blessed) و سرزمین افسانه‌ای شمال اروپا (valhalla) وجود ندارد. روشن است که چنین اشیاء جداگانه‌ای نمی‌توانند علمی را علاقه‌مند به مطالعه و بررسی کنند، زیرا ماهیت علم کشف قوانین و سیستم‌هاست.

مشکل دیگر بسیاری از اشیاء قلمرو «اوسر زاین» که محالات و قوعی شمرده می‌شوند این است که آنها به طور کامل تعیین پیدا نکرده‌اند و در مورد چنین اشیائی سوالات اندکی پاسخ داده می‌شود. در حالی که اشیاء عالم طبیعی به طور کامل تعیین دارند و غالباً ما از برخی از این تعیینات مطلع هستیم. ما می‌توانیم در مورد ارتفاع کوه خاص سوال کنیم. چنین سوالی جواب معین و صریحی دارد. اما بحث در مورد اشیاء ناموجود چنین نیست. این سوال در مورد اشیاء ناموجود جواب معینی ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم ارتفاع کوه طلا چقدر است؛ زیرا ارتفاع آن نامتعیین است. برای بررسی این اشیاء باید عادت‌های معمول خود را کنار بگذاریم تا بتوانیم اطلاعات جدید به دست آوریم.

علاوه بر این اشیاء نامتعیین که ذکر شد، تعداد زیادی از اشیاء این قلمرو ممتنع‌اند مثل مربع دایره. بسیار مشکل است که در مورد چنین اشیائی تحقیقات علمی داشته باشیم.

به عبارت دیگر عالم «اوسر زاین» به دلیل غنای بیش از حدش قابلیت بررسی‌های علمی را ندارد. در مورد جهان طبیعی این یک سوال مواجه است که بپرسیم آیا این جهان شامل یک شیء مشخص با صفات چنین و چنانی می‌شود یا خیر؛ ولی این سوال در مورد عالم «اوسر زاین» هرگز مطرح نمی‌شود؛ زیرا این عالم مشتمل بر هر شیئی اعم از ممکن و ممتنع است. و این حقیقت تعداد کثیری از سوالات را بی‌جواب می‌گذارد. عالم «اوسر زاین» بیابان عجیب و غریبی است که هیچ پیشرفت مادی در آن ممکن نیست ولی در عین حال در چنین بیابانی بسیاری مناطق خوش‌آب‌وهوا و سرسبز نیز یافت می‌شود.

بررسی جایگاه «آوسر زاین» در عالم هستی

پس از مطالعه آثار ماینونگ و شارحان وی یکی از مهمترین سوالاتی که به ذهن خطور می‌کند، سوال درمورد جایگاه قلمرو «آوسر زاین» است. نه ماینونگ و نه شارحان او موقعیت این عالم را در عالم هستی به خوبی ترسیم نکرده‌اند و در حقیقت بخش مجزائی را به تشریح این جایگاه اختصاص نداده‌اند. ولی در میان آثار ماینونگ و شارحان او شاید بتوان با استفاده از قرائن موجود، نکاتی را در تعیین جایگاه عالم «آوسر زاین» استخراج کرد.

در نگاه اول، اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند، این است که ماینونگ در کنار وجود و ثبوت، نوع سومی از هستی - همان قلمرو «آوسر زاین» - را لحاظ کرده است که از نظر او عام و دربرگیرنده همه اشیاء است. در حالی که چیژم (Chisholm) که از مترجمان و شارحان آثار ماینونگ است، می‌گوید «آوسر زاین» قلمرو سوم هستی نیست و این، نوعی سوء برداشت است که آنرا یکی از قلمروهای هستی در کنار وجود و ثبوت بدانیم. اشیاء محض از نظر ماینونگ اشیاء بی‌جا و مکان هستند (Chisholm, 1972:261).

بر اساس نظریه اشیاء ماینونگ می‌توانیم چند شق محتمل را در مورد جایگاه «آوسر زاین» بیان کنیم و با توجه به قرائن موجود صحیح‌ترین آنها را انتخاب کنیم.

اولین مورد این است که معنای هستی را این قدر گسترش دهیم که هر شیئی که به نحوی قابل تصور است در آن جای گیرد و یا به طور خلاصه هر شیء متصوره که بتواند موضوع یک قضیه صادق و یا کاذب شود، متعلق به این عالم باشد.

به طور مثال قضیه «A نیست» بر این مطلب دلالت دارد که واژه‌ای به نام A هست که هستی‌اش انکار شده و از این رو A هست. به این ترتیب اعداد، خداهای هومری و فضاهای چهار بعدی و ... همگی هستی دارند. این دیدگاه، دیدگاه راسل جوان است که در کتاب *اصول ریاضیات* بیان شده است (Findlay, 1963:46).

ولی تأمل در آثار ماینونگ نشان می‌دهد که او در ابتدا به نظریه راسل تمایل داشته، ولی قول نهایی او انکار هستی پهناوری است که در برگیرنده همه چیز است (Meinong, 1904: 83-86).

مورد دیگری که می‌توان برای جایگاه عالم «اوسر زاین» طرح کرد این است که این عالم فاقد هر گونه هستی و تحقق باشد و همانگونه که ماینونگ می‌گوید، چستی محض باشد؛ یعنی فراتر از هستی و نیستی بوده و هیچ نوع هستی یا نیستی برای آن لحاظ نشود. اما این مورد نیز نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ زیرا ماینونگ بحث «اوسر زاین» را برای حل این پارادوکس مطرح می‌کند که «شیئی به نام مربع دایره هست که وجود ندارد. اما اگر «اوسر زاین» را فاقد هرگونه هستی بدانیم، «هست» را چگونه می‌توانیم توجیه کنیم؟ چگونه برای شیئی که هیچ جایگاهی در عالم هستی ندارد، «هست» را به کار می‌بریم؟ با توجه به تعلیمات فلسفه و کلام اسلامی می‌توان جایگاه این عالم را به خوبی تبیین کرد. ماینونگ می‌گوید «اوسر زاین» قلمرو اشیاء محض است. اشیاء محض چستی محضند و فراتر از هستی و نیستی می‌باشند و در ادامه توضیح می‌دهد که این هرگز به معنی پذیرش ارتفاع نقیضین نیست. بلکه منظور من این است که هستی و نیستی ربطی به چستی شیء ندارد. اشیاء محض همگی نسبت به هستی و نیستی علی‌السویه هستند. به نظر می‌رسد این عالم، قلمرو تحقق «ماهیات فی حد ذاتها» باشد. این عالم، عالم ماهیات و چیستها است. شیء محض که چستی محض است متعلق به این قلمرو است ولی اگر دارای آثار مطلوبه‌اش باشد دیگر شیء محض نیست، بلکه به تناسب آثار یا موجود است و یا ثابت.

هیچ نوعی از هستی در مرتبه تحقق «ماهیت فی حد ذاته» راه ندارد و هرگز هستی و نیستی در آن لحاظ نمی‌شود. اما به هر حال این مرتبه نیز نوعی تحقق دارد. لحاظ نشدن هستی و نیستی در مرتبه ماهیت نمی‌تواند مانع از تحقق آن بشود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۲۰۶-۱۹۸). در هر صورت، ماهیت در این مرتبه نیز باید از نوعی تحقق برخوردار باشد که این تحقق مرتبه بسیار ضعیفی از هستی است.

فیلسوفان مسلمان به دلیل اینکه به وجود ذهنی اعتقاد دارند، این نحوه تحقق را با وجود ذهنی توجیه می‌کنند. اما برطبق آثار ماینونگ، او منکر وجود ذهنی است. لذا این تحقق را نیز خارجی می‌داند. بنابراین عالم «اوسر زاین» عالم تحقق چیست‌ها و عالم تحقق «ماهیات فی حد ذواتها» است. تحقق این عالم به نوع ضعیفی از هستی است. ماینونگ در تبیین آموزه مولفه موجه (modal moment)، علی‌رغم اینکه در گذشته هر نوعی از هستی را برای عالم «اوسر زاین» منکر شده است. نوع ضعیفی از هستی را به اشیاء محض نسبت می‌دهد (Findlay, 1963:104).

این نوع ضعیف از هستی همان هستی چیستی‌هاست. در حقیقت عالم «اوسر زاین» عالم هستی چیستی‌هاست که از هستی خود اشیاء متفاوت است. عالم «اوسر زاین» فراتر از هستی و نیستی اشیاء است ولی خود، عالم چیستی‌های اشیاء است. اشیائی که ممکن است موجود، ثابت و یا ناموجود و غیرثابت باشند. بنابراین عالم اوسر زاین عالم اشیاء محض است و دارای مرتبه ضعیفی از هستی است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- On Theory of objects و به آلمانی (Uber Gegenstands Theorie)
- ۲- (On Assumptions) و به آلمانی (Uber Annahman)
- ۳- (On Possibility and Probability) و به آلمانی (Uber Moglichkeit und Wahrscheinlichkeit)
- ۴- (On Emotional Presentations) و به آلمانی (Uber Emotionale Presentation)
- ۵- (objectum جمع آن objecta است)
- ۶- extra existent و به آلمانی: aussersein
- 7- There are objects concerning which it is» The case That There are no such objects”
- 8- principle of independence of so- being from being
- 9- it is utterly absurd to hold that an object must be thought in order not to exist

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

ابن سینا، (۱۴۰۴)، *الهیات شفاء*، قم، الله العظمی المرعشی النجفی.

- Broad, C. D, (1919), Reality «in Encyclopedia of Religion and Ethics, vol. 10, Hastings, J. (ed.), Edinburgh and New York.
- Caplan, Ben. (2003), Meinong for Non-Meinongian, www.ling.rochester.edu.
- _____. (1919), Alexius Meinong, The Cambridge Dictionary of philosophy.
- Findlay, J. N. (1963), Meinong's Theory of Objects and Values, London: Oxford University Press, 2nd edition.
- Hale, Bob. (1987), Abstract Object, www.blackwell-synergy.com.
- _____. «Abstract Object», Routledge Encyclopedia of Philosophy, Edward Craig (ed.), vol. 1, London: Routledge, 1998
- Hofweber, Thomas. (2001), Names without bearers and Meinongian objects problem, American Philosophical Quarterly, vol. 38, No. 3, pp. 233-245.
- _____. (2000), Quantification and non-existent object, University of Michigan, www.tc.umn.edu.
- Jacquette, Dale. (1919), Abstract Entity, The Cambridge Dictionary of Philosophy.
- King, Peter, J. (1993), Lycan on Lewis and Meinong, www.pmb.ox.ac.uk.
- Linsky, Bernard and Zalta, Edward, N. (1991), Is Lewis a Meinongian, www.mally.stanford.edu.
- Marcu, Daniel and Hirst, Graeme. (2003), An Implemented Formalism For Computing Linguistic Presupposition and Existential Commitments in logic, vol. 1, Scandinavian University Press.
- Chisholm, Roderick, M. (1972), Alexius Meinong, in Encyclopedia of Philosophy, Paul Edwards (ed.), vol. 3, New York: Macmillan.
- Meinong, Alexius, (1960), The Theory of objects, Realism and the background of Phenomenology, R. M. Chisholm (ed.), Illinois: The Free Press of Glencoe, pp. 76-118.
- Zalta, Edward, N. (2004), Plato and Meinong, www.mally.stanford.edu.
- _____. (1996), The theory of Meinongian Objects, (section 3) Principia Metaphysica, Stanford university.
- _____. (1996), The Theory of objects, (section 4), Principia Metaphysica, Stanford University.
- Poli, Roberto, (2001), General Theses of the Theory of Objects, www.formalontology.it.

- Reimer, Marga. (2001), A Meinongian Solution to a million.
- Rosen, Gideon, (2001), Abstract object, Stanford Encyclopedia of Philosophy, Stanford University.
- Simons, Peter, (1998), Alexius Meinong, Routledge Encyclopedia of philosophy, Edward Craige (ed.), vol. 4, London: Routledge.
- Smith, Barry, (1995), More Things in Heaven and Earth, Grazer Philosophische Studien, vol. 50, pp. 187-201.
- Parsons, T. (1980), Non-existent Object, www.vanderbilt.edu.

